

# توفان

الکترونیکی

شماره 11

تیر 1386

نشریه الکترونیکی حزب کار ایران

## هیجده تیر، هشتمین سالگرد قیام پر شکوه دانشجویان گرامی باد!

هشتمین سالگرد قیام شکوهمند دانشجویان ی فرا میرسد. هیجده تیرماه 78، انفجارخشم فروخته هزاران توده دانشجو بود که تضادهای عمیق جامعه را بازتاب داد و موجب چنان تکانی گردید که رهبری کفایت جمهوری اسلامی همانند شاه خائن سراسیمه به میدان آمد و ناله سرداد که "صدای انقلاب" را شنید. دانشجویان انقلابی و مبارز پس از سالها سرکوب و خفقان و بی پروا از زندان و شکنجه به میدان آمدند و تنفر و انزجار خویش را علیه دوده استبداد و ترور و پیگرد و نابرابریهای اجتماعی نشان دادند و به کلیت دستگاه فاشیستی حاکمه نف ریختند. این خیزش که به قیام شش روزه دانشجویان معروف گشت، نقطه عطفی در مبارزات دوده اخیر بوده و با درهم کوبیدن دیوار کاه گلی و فرمبستی دوم خردادی نشان داد که تنها راه رهائی مردم ایران از ظلمت استبداد فاشیستی و فقر و فاقه، فساد و فحشا و همه نابسامانیهای موجود سرنگونی قهرآمیز رژیم سرمایه داری جمهوری اسلامی است. قیام هیجده تیرماه 78 مرزبندی روشنی با تمامی جریاناتی که پشت و اژه های بی محتوا نظیر "گفتگوی تمدنها" و "نفی خشونت و پیروی از مشی مبارزه مسالمت آمیز" سنگر گرفته بودند، نمود و از سوی دیگر به همه کسانی که چشم به بیرون از مرزها دوخته بودند و از امپریالیسم طلب حمایت میکنند پاسخ نه داد. **ادامه درص 2**

\*\*\*

## شورش به حق مردم علیه سیاست جیره بندی بنزین

سه میه بندی کردن بنزین بدست رژیمی که 28 سال در قدرت است و از عهده حل این مشکل بر نیآمده است نشان می دهد که این رژیم تا به چه حد ناتوان و بی توجه به سرنوشت مردم ایران است. تا چه حد بی برنامه و فاقد مدیریت و کاردانی لازم برای اداره یک سرزمین 70 میلیونی با این ثروتهای هنگفت است. رژیم جمهوری اسلامی به حد کافی فرصت داشت تا با مشکل کمبود بنزین از طریق بنای پالایشگاه لازم و یا سیاست صرفه جوئی در مصرف انرژی بطور کلی و بویژه بنزین از مدتها قبل از بروز چنین بحرانی جلوگیری کرده و با آن مبارزه نماید و از پیدایش آسیبها و خسارات اجتماعی در این زمینه جلوگیری کند. **ادامه درص 3**

\*\*\*

## روز همبستگی دانشجویان ایران با آلمان

ص 4 و 5

\*\*\*

## ضرورت پیوند دانشجویان با کارگران

ص 2

\*\*\*

کودتای "دموکراتیک" امپریالیستی... در فلسطین ص 6

\*\*\*

اعلامیه کانون نویسندگان ایران در در دفاع از کارگران و دانشجویان ص 2

خودکشی چاره کار نیست ص 7

گزارش سخنرانی در مورد عراق ص 13 و 14

ادامه هیجده تیر...

## هیجده تیر، هشتمین سالگرد قیام پر شکوه دانشجویان گرامی باد!

امسال در شرایطی به استقبال هیجده تیر می رویم که پیکار دانشجویان، زنان، فرهنگیان، کارگران و سایر اقشار تحت ستم جامعه علیه استبداد و ظلم و ستم قرون وسطائی ادامه دارد و هر روز دامنه وسیعتری میگیرد. اعتراضات و اعتصابات درخشان دانشجویان در دانشگاههای ایران و حمایت و همبستگی شماری از دانشجویان مبارز در دانشگاههای تهران نظیر دانشگاه صنعتی شریف، علامه و پلی تکنیک از کارگران زندانی و جمع آوری کمک مالی برای خانواده های کارگران در بند همه گواه آن است که دانشجویان میزمد و گام به گام به ضرورت پیوند با کارگران و سایر زحمتکشان پی می برد و این پیوند را رمز رهایی خود و جامعه می بیند. اقدامات اخیر دانشجویان تحسین برانگیز است و نشان میدهد که دانشجویان آن موجی نیست که آرام گیرد. ارتجاع از نیروی متحد دانشجویان و پیوند آن با سایر اقشار جامعه بویژه کارگران به شدت می ترسد و خود را ضعیف می بیند و در صورت رهبری خردمندانه انقلابی چون مقوایی فرو خواهد پاشید.

هیجده تیر در شرایطی فرا می رسد که بسیاری از دانشجویان فعال و مبارز دانشگاه پلی تکنیک و امیر کبیر تهران و در سایر شهرها در زندان بسر می برند و در چنگال استبداد گرفتارند. باید از مبارزه خانواده های دانشجویان زندانی حمایت کرد و بی قید و شرط آزادی همه زندانیان دانشجو را طلب نمود. باید از تجربیات و مبارزه متحد و یکپارچه دانشجویان بابل و بابلرس که سرانجام موجب آزادی دانشجویان زندانی گردید آموخت و آنها را بکار بست.

خواست آزادی فوری و بی قید و شرط فعالین کارگری از جمله کارگر مبارز محمود صالحی و لغو فوری و بی قید و شرط حکم پنج سال زندان دبیر سندیکای اتوبوسرانی تهران، منصور اسالو و دفاع از آزادی بیان و عقیده، دفاع از اساتید اخراجی، جدایی دین از دولت و پیوند این مطالبات با مبارزه علیه خطر تجاوز خارجی و افشای مزدورانی که در لباس چپ و سکولاریسم به فریب مردم مشغولند و به دلارهای آمریکا و دولت صهیونیستی اسرائیل چشم دوخته اند از جمله وظایف مهم دانشجویان چپ و انقلابی است.

حزب ما ضمن گرامیداشت جانباختگان هیجده تیر 78 به دانشجویان عزیز درود میفرستد و از مبارزه برحقشان علیه رژیم فاشیستی سرمایه داری جمهوری اسلامی که دشمن آزادی و علم و دانش است و جان مردم را به لب رسانده است دفاع میکند و بر پیوند این مبارزه با مبارزه بر حق کارگران و سایر زحمتکشان تاکید می ورزد.

**زنده باد پیکار برحق دانشجویان علیه رژیم سرمایه داری جمهوری اسلامی!**

**دست امپریالیستها از ایران کوتاه باد!**

**زنده باد سوسیالیسم این پرچم نجات بشریت!**

**حزب کار ایران (توفان)**

تیرماه هشتاد و شش

\*\*\*\*\*

**اعلامیه کانون نویسندگان ایران**

مردم آزاده ایران!

موج تازه های از سرکوب جنبش دانشجویی که قربانیان اصلی آن دانشجویان مستقل اند، در دانشگاهها به راه افتاده است. پخش نشریات جعلی و مشکوک به نام دانشجویان و به دنبال آن پرونده سازی های سنگین و نگران کننده، بخشی از این جریان است. حذف و اخراج اساتید مستقل، احضار هر روزه دانشجویان به کمیته های انضباطی، جلوگیری از تحصیل قبول شدگان امتحانات ورودی بدون هیچگونه توجیه، بستن فضای دانشگاهها و تبدیل محیطهای دانشگاهی به جولانگاه مزدوران ضد دانشجو، به قصد ارعاب و ارهاب و فراهم کردن دستاویزهایی برای تشکیل پرونده و تعقیب دانشجویان، از نمودهای دیگر این موج تازه است. از سوی دیگر، سرکوب جنبش کارگری و اخراجهای کارگری همچنان ادامه دارد. منصور اسالو به پنج سال زندان محکوم می شود و محمود صالحی در زندان سندانج با مرگ دست و پنجه نرم می کند. کانون نویسندگان ایران ضمن محکوم کردن تعرض های اخیر، خواهان آزادی فوری همه زندانیان سیاسی، به ویژه دانشجویان، کارگران و معلمان دربند، توقف این موج جدید تعقیب و سرکوب و تمکین حکومت کنندگان به خواسته های بر حق مردم است.

کانون نویسندگان ایران

۸۶/۳/۲۶

**سرنگون باد رژیم سرمایه داری جمهوری اسلامی**

## شورش به حق مردم علیه سیاست جیره بندی بنزین

سه‌میه بندی کردن بنزین بدست رژیمی که 28 سال در قدرت است و از عهده حل این مشکل بر نیامده است نشان می‌دهد که این رژیم تا به چه حد ناتوان و بی‌توجه به سرنوشت مردم ایران است. تا چه حد بی‌برنامه و فاقد مدیریت و کاردانی لازم برای اداره یک سرزمین 70 میلیونی با این ثروتهای هنگفت است. رژیم جمهوری اسلامی به حد کافی فرصت داشت تا با مشکل کمبود بنزین از طریق بنای پالایشگاه لازم و یا سیاست صرفه جویی در مصرف انرژی بطور کلی و بویژه بنزین از مدت‌ها قبل از بروز چنین بحرانی جلوگیری کرده و با آن مبارزه نماید و از پیدایش آسیبها و خسارات اجتماعی در این زمینه جلوگیری کند. ولی همه این دولتهای راهزن جمهوری اسلامی آنقدر دست بدست می‌کنند تا راهی برای تامین عایدی خود پیدا کنند. آنها می‌خواهند از این نمد کلاهی برای خویشتن بسازند. پول نفت برای آنها روزی ای است که خدا برایشان فرستاده است. آنها در پی شگردی هستند تا از این راه پولی عاید آنها شوند و مردم را سرکیسه نمایند. نماینده ای می‌گوید: "بنزین آزاد، باید به میزان کافی در اختیار مردم قرار بگیرد." باید پرسید اگر سیاست دولت سه‌میه بندی است، پیشنهاد "بنزین آزاد" دیگر چه مفهومی دارد؟ فروشنده "بنزین آزاد کیست؟" آیا پمپ بنزینهایی هستند که "بنزین آزاد" خصوصی برای قشر خاصی می‌فروشند و پمپ بنزینهایی که با قطره چکان برای مصرف عمومی بنزین خیر می‌کنند؟ علیرغم مصوبه مجلس دست نشانده جمهوری اسلامی در مورد صرفه جویی در امر بنزین، دولت احمدی نژاد تا کنون بارها به صندوق ذخایر ارزی برای خرید بنزین دستبرد زده و این پس انداز کشور را که برای روز مبادا، یعنی برای روزی که بهای نفت به شدت کاهش یافته و کشور را با کمبود ارز لازم مواجه سازد در نظر گرفته بودند، برباد داده است. صحبت‌هایی که در این خصوص مطرح است که از ضرورت برداشت 7/5 میلیارد دلار از حساب ذخیره ارزی برای واردات بنزین سخن می‌گوید. در این سیاست ضد ملی تنها منافع قشر معینی از حاکمیت اسلامی نهفته است. آنها می‌خواهند با پر کردن جیب خویش از پول نفت تمام منابع ثروت ایران را بر باد دهند. این سیاست رژیم دسیسه ای است تا مشتی محتکر غارتگر و جنایتکار کیسه‌های خویش را مجدداً از خون مردم میهن ما مملو سازند. مردم میهن ما تجربه جنگ ایران و عراق را دارند و با چشم خود دیده اند که هر آنچه از جانب رژیم سرمایه داری جمهوری اسلامی کوفتی شده بود در بازار آزاد به قیمت‌های سرسام آور فروخته می‌شد و ملاها و کمیته‌های امام و رجاله و اوباش جمهوری اسلامی از راه احتکار در شرایط جنگ خانمانسوز ثروتهای افسانه‌ای اندوختند. این در حالی بود که صدها هزار هموطن ما در جبهه‌های جنگ می‌زمبیدند و از جان خویش مایه می‌گذاشتند تا ایران زنده بماند. پس از جنگ نیز کسی به تحقیق و تقصیر بر نیامد که این ثروتهای افسانه‌ای تازه بدوران رسیده‌ها و آقازاده‌ها از چه راهی بدست آمده است. آقازاده‌ها در خارج از ایران میلیونها دلار کمیسیونهای خرید اسلحه و صنایع و وسایل مورد نیاز را می‌گرفتند و به جیب می‌زدند. و در داخل ایران نان مردم، سیگار مردم، شیر مردم، روغن مردم، کره و پنیر مردم و... که جیره بندی شده بود را در بازار سیاه می‌فروختند. تمام کالاهای جیره بندی را که در دست و انحصار دولت جمهوری اسلامی بود می‌شد به گرانترین قیمت در بازار آزاد اسلامی خرید. مامورین دولتی کوچکترین علاقه‌ای به پیدا کردن سر نخ این غارتگریها نداشتند، دستگیری شهرام جزایری و رو شدن پرونده وی نشان داد که تا به چه حد این رژیم و سران "خوشنام" آن در کثافت رشوه خواری و غارت اموال عمومی دست دارند. نامهای رفیق دوست‌ها، رفسنجانی‌ها، عسگر اولادی‌ها، خاموشی‌ها، جنتی‌ها و آقازاده‌های آنها... بر سر زبانهاست. هر روز که بیشتر می‌گذرد پرونده‌های رشوه خواری خانواده رفسنجانی و غارت سرمایه نفت بیشتر از پرده بیرون می‌افتد.

سپاه پاسداران اسکله‌های مخفی همه دانسته خویش دارد و رسماً بدون دادن گمرک و بدون توجه به سیاست‌های بازرگانی دولت رسمی کالاهای خارجی را وارد ایران کرده و در سراسر ایران پخش می‌کند. قشر بزرگی از این غارت عمومی به آلف و الوف فراوانی رسیده است. این است که رژیم سرمایه داری جمهوری اسلامی با تفکر محدود و تاجر مسلکانه خویش فاقد آن کفایت لازم است که بتواند بیش از مرز منافع کور قشری خویش را در نظر بگیرد. مصالح ایران در پای منافع حاکمیت جمهوری اسلامی پایمال می‌شود. بحران بنزین غیر منتظره نبود، بلای غیر قابل پیش بینی آسمانی نبود، همه کارشناسان و دست اندرکاران چندین سال است که به این مشکل اشاره دارند و خواهان حل آن می‌باشند. ولی دولت احمدی نژاد در فکر چاه جمکران است و می‌خواهد با بستن دخیل به مشکل کمبود بنزین پاسخ دهد.

سه‌میه بندی کردن بنزین بطوریکه بشود آنرا با قیمت کلان در بازار سیاه توسط باران احمدی نژاد فروخت با مخالفت محقانه مردم روبرو شد. آنها که باید ساعتها در صف انتظار صف می‌کشیدند تا صاحب چند لیتر بنزین شوند عملاً از کار و زندگی خویش می‌افتادند. هزاران نفر هممیهنان ما دوشغله‌اند و با مسافركشی زندگی خویش را می‌گذرانند. این اقدام احمدی نژاد با بی‌توجهی به سرنوشت مردم و کسانی که منبع درآمدشان از این طریق است تنها حاکی از حماقت وی نیست بلکه از قسارت قلب و بی‌تفاوتی به سرنوشت مردم نیز حکایت می‌کند. به این جهت در نیمه شب گذشته شش تیرماه، با آغاز ناگهانی نظام جیره بندی بنزین، کبریتی برهیزم خشک کشیده شد و موجب طغیان هزاران نفر از مردم تحت ستم و جان به لب آمده ایران گردید. مردم که از این سیاست ارتجاعی و شتاب زده رژیم به خشم آمدند دهها پمپ بنزین را به آتش کشیدند و بی‌پروا با نیروهای انتظامی درگیر شدند. صف‌های طولی، ترافیک سنگین و موج خشم و نفرت نسبت به سران رژیم که خون مردم را در شیشه کرده اند بازتاب سیاست جیره بندی شب گذشته بود. بر اساس جیره بندی بنزین که از سوی مقامات دولتی انتشار یافته است، هر ماشینی سوار شخصی در ماه 100 لیتر بنزین و این مقدار برای تاکسیهای سواری 800 لیتر و برای مسافركشی شخصی که از طریق مسافركشی امرار معاش میکنند 600 لیتر تعیین شده است. نظام جیره بندی بنزین که قبلاً به تصویب مجلس رسیده بود قرار بود اول خرداد ماه به اجرا درآید که بنابر دلایلی که ناشی از عدم تدارک و ترس رژیم بود این امر به تعویق افتاد. اقدام شتاب زده و ناگهانی جیره بندی بنزین که از ترس مردم در نیمه شب اعلام گردید، بی‌تأثیر از تهدید امپریالیسم آمریکا به تحریم فروش بنزین به ایران نیست و این تحریم در دراز مدت عواقب وحشتناکی را برای زحمتکشان به ارمغان خواهد آورد. مردم که از سیاستهای سرمایه دارانه و سرکوبگرانه رژیم به تنگ آمده‌اند.. ادامه در صفحه 4

ادامه شورش...

نمی توانند در مقابل سیاست جیره بندی بنزین و یا جیره بندی نان و قطع یارانه های دولتی سکوت پیشه کنند و به سادگی از کنار آن بگذرند. دولتی که می خواست پول نفت را بر سر سفره مردم آورد سهم بنزین را نیز از آنها ربوده است. مردم زحمتکش ناظر بر فساد و رشوه و دزدیهای روحانیت حاکم هستند و می بینند که رژیم اسلامی چه بهشتی برای آقازاده ها و چه جهنمی برای اکثریت مزدبگیران آفریده است. مردم می بینند که این نوع سهمیه بندیها شامل حال سرمایه داران گردن کلفت و مزدوران رژیم نمی شود و این تنها زحمتکشان هستند که هستی شان به خطر خواهد افتاد. مردم می بینند که کشور ایران علیرغم اینهمه ثروت نفت و گاز به چه گرداب جیره بندی بنزین گرفتار آمده است و چنین شرایطی را محصول سیاستهای رژیم جمهوری اسلامی می دانند. رژیم که هر روز بیشتر منفرد شده و کوچکترین گامی برای رفع مشکلات مالی و معیشتی کارگران و زحمتکشان بر نمی دارد در اثر تشدید بحران اقتصادی و فشارهای خارجی چاره ای جز تکیه به سرنیزه و نیروی انتظامی برای حفظ نظم موجود نمی بیند. رژیم با تشدید سرکوب و وخیم نمودن اوضاع اقتصادی مردم میدان را برای توطئه و نفوذ امپریالیسم در ایران فراهم می آورد. انفجار خشم مردم بعنوان یک واکنش طبیعی در مقابل نظام جیره بندی بنزین، رژیم را به وحشت مرگ انداخت و بلافاصله گروهی از نمایندگان مجلس طرح سه فوریتی را برای توقف اجرای این سیاست پیشنهاد کردند. رژیم از ترس مردم حتی بصورت موقت هم که شده طرح جیره بندی بنزین را لغو خواهد کرد تا از این بحران عبور کند. لیکن مردم نیز تا لغو نهایی این سیاست ارتجاعی آرام نخواهند گرفت و بر دامنه اعتراضات خود علیه رژیم سرمایه داری جمهوری اسلامی خواهند افزود.

## لغو فوری نظام جیره بندی بنزین! زنده باد پیکار مردم ایران علیه رژیم سرمایه داری جمهوری اسلامی! حزب کار ایران (توفان) هفتم تیرماه هشتاد و شش

\*\*\*\*\*

### روز همبستگی دانشجویان ایران با آلمان

2 ژوئن 2007 چهل سال است که از قتل دانشجوی آلمانی بنو اونه زورگ Benno Ohnesorg بدست پلیس آلمان در شهر برلین می گذرد. تنها گناه این دانشجو آن بود که لباس سرخ پوشیده بود. در 1967 محمد رضا شاه قاتل و خائن برای عقد قراردادهای پر و آب و نان به آلمان آمد و دانشجویان مبارز ایرانی که از خیانتها و جنایات وی جانشان به لبشان رسیده بود بر ضد وی به رهبری کنفدراسیون جهانی محصلین و دانشجویان ایران دست به تظاهرات زدند و به افشای وی پرداختند. افشاعگری دانشجویان ایرانی بقدری شدید و موثر بود که بسیاری از دانشجویان آلمانی نیز به حمایت از ایرانیان پرداخته و ابروی برای شاه که با تزویر و ریا می خواست خویشترن را دموکرات و آزادیخواه جا بزند نماند. در هر شهری که وارد شد دانشجویان ایرانی و آلمانی بر ضد وی تظاهرات کردند. وقتی به برلن رسید خشم و غضب چنان سراپای وی را فرا گرفته بود که ساواکیها، چاقوکشان حرفه ای و لومین پرولتاریای ایرانی مقیم آلمان و وارد کرده از ایران را با چوب و چماق به جان مردم افکند. این ساواکیها و لومین پرولترها که فکر می کردند آلمان هم کشور بی قانون است و می توانند خودسرانه به آدمکشی و جرح و ضرب مردم عادی و یا معترضین بیردازند از هیچ وحشیگری خودداری نکردند و مورد حمایت پلیس فاشیستی آلمان نیز قرار گرفتند. دانشجویان آلمانی و مردم عادی که معترض سفر شاه بودند بشدت مضروب شدند. این صحنه های تکاندنده از تلویزیون سراسری آلمان بطور زنده پخش شد و خشم برحق مردم آلمان را برافروخت. شاه فکر کرده بود می تواند همان روش ستمشاهی درون ایران را به آلمان نیز صادر کند. دامنه تظاهرات و نمایشات ضد شاه از صورت دانشجویی خارج شد و بیگ جنبش بزرگ توده ای در آلمان بعد از جنگ که تا کنون چنین نمایشاتی ندیده بودند تبدیل شد. مطبوعات دست راستی آلمان بشدت بر ضد ایرانیها و دانشجویان آلمانی تبلیغات "دموکراتیک" دروغین می کردند و می خواستند فضائی مسموم برای سرکوب جنبش دانشجویی فراهم آورند. آنها اعلام کردند که دانشجویان یک مامور پلیس را به قتل رسانده اند. بلندگوهای پلیس این دروغ را مرتب پخش می کرد تا پلیس را بر ضد دانشجویان و مردم تحریک کند. مطبوعات آلمان از دانشجویان بعنوان کسانی که شکمشان سیر است و وقت اضافی دارند. از مو بلندها، از چینبها، سازمانهای سرخ فاشیستی، ارادل و اوپاش سخن می راندند. تبلیغات ضد کمونیستی در راس این تبلیغات قرار داشت. آنها شاه را متحد آدمکش خویش در متطقه می دانستند و باید بهر وسیله که می شد از وی حمایت می کردند. بنو اونه زورگ یک دانشجوی آلمانی بود که اساسا در مسایل سیاسی شرکتی نداشت. در روز ورود شاه به برلن وی صرفا برای تماشا به تماشاچیان پیوسته بود. وقتی رجاله های شعبان بی مخی به مردم با چماق و زنجیر حمله ور شدند و از حمایت پلیس آلمان برخوردار شدند وی فرار کرد تا زخمی نشود. پلیس وی را که لباس سرخ بتن داشت مورد تعقیب قرار داد و داخل یک حیاطی که براهی در رو نداشت در تنگنا قرار داد. کارل هاینس کوراس که یک پلیس فاشیست و قربانی تبلیغات ضد کمونیستی بود می توانست با خالی کردن تیری به مغز بنو اونه زورگ جامعه را از "لوٹ وجود" یک "کمونیست سرخ پوش" خلاص کند. وی از فاصله کم به وی شلیک کرد و در دادگاه مدعی شد که برای دفاع از خود این کار را کرده است و اساسا قصد نداشته بنو اونه زورگ را هدف قرار دهد. دادگاه دست راستی نیز نسبت باین اظهارات نظر مساعد داشت. مردم به کمک بنو اونه زورگ آمدند و پلیس وی را به بیمارستان رساند و بدروغ اعلام کرد که وی در اثر ضربه سنگینی که به سرش خورده است دچار شکستگی تحتانی جمجمه شده و فوراً جان سپرده است. آنوقت مطبوعات دست راستی کمونیستها و ایرانیها را بباد حمله گرفتند. رئیس سنای برلن (شهردار برلن) هاینریش آلبرتس شاه را در روز بعد بدرقه کرد و شاه پس از اظهار تاسف به وی گفت زیاد از

ادامه روز همبستگی....

مرگ یک دانشجوی ناراحتی بخود راه ندهد در ایران این کار همه روزه است. صدراعظم آلمان کورت گئورگ کیزینگر که از بلندپایگان وزارت تبلیغات دولت هیتلر بود از شاه ایران معذرت خواست. هاینریش آلبرس به حمایت پلیس پرداخت و اظهارات شهود را جعلی خواند و قضیه می رفت که ماستمالی شود. لیکن در مقابل این دسیسه مردم بسیج شدند، وکلای مدافع به میدان آمدند، جنبش دانشجویی اوج گرفت و ماستمالی پرونده دیگر مقدور نبود. مسئولین بیمارستان علت مرگ را ناشی از گلوله ای دانستند که به مغز وی اصابت کرده است و این واقعیت در پرونده های پلیس ثبت شده و کتمان می شد. همسر بنو اونه زورگ که از وی دو ماهه حامله بود از پای ننشست. وی از حمایت عمیق مردم آلمان برخوردار بود. بیکباره وضع عوض شد. رئیس سنای برلن که انسان صدیق و با شرفی بود از دروغ پلیس و مسئولین مربوطه چنان به خشم آمد که فوراً استعفاء داد و تا آخر عمر زندگی خویش را وقف کمک رسانی به کسانی قرار دارد که تحت تعقیب بودند. وی به ایرانیان و سازمانهای حقوق بشر بسیار یاری نمود تا بتواند بر عذاب وجدان خویش غلبه کند. وی وجدان بیدار مردم آلمان شد و حق بزرگی به گردن ایرانیها دارد.

ولی آقای کوراس به کار خود ادامه داد و تنها سالها بعد بخاطر جرایم سنگین دیگری که مرتکب شده بود از جمله قصد تجاوز به یک دختر صغیر مورد تعقیب قرار گرفت. آخر سگ که پاچه سگ دیگر را گاز نمی گیرد.

جنازه بنو اونه زورگ سپس از برلن به هانور محل تولد وی حمل شد. ده ها هزار دانشجو و مردم عادی در این تشییع جنازه شرکت کردند. رهبران آلمان دموکراتیک که موقعیت را برای بهره برداری سیاسی مناسب دیدند دروازه های دیوار برلن را گشودند و سازمان جوانان آنها در دو طرف بزرگراهی که برلن را با هانور وصل می کرد به حالت خیردار ایستادند تا مراسم تشییع جنازه با تأثیرات سیاسی و هر چه با شکوه تر برگزار شود. در هانور مردم با پرداخت 50 فینینگ که ارزش نصف مارک آلمان را داشت با خرید یک عدد گوجه فرنگی گنبدیده به تصاویر تمام قد شاه با همه مدال و بارو بندیل و قندیلش شلیک می کردند. شاه از دولت آلمان خواستار شد تا کسانی را که به وی توهین کرده اند کت بسته در اختیار دولت ایران بگذارد تا حسابشان را برسد. این خواست احمقانه بقدری مضحک و بی شرمانه بود که سیاستمداران آلمانی نیز صدا به اعتراض گشودند و آنرا رد کردند و اعلام کردند که شاه فکر کرده است آلمان نیز ایران است و همه چیز نه بر اساس قانون بلکه بر اساس منویات ملوکانه صورت می گیرد. پس از آن شاه هیچوقت جرات نکرد به آلمان بیاید.

روز 2 ژوئن 1967 سرآغاز جنبش قدرتمند دانشجویی در آلمان بود. جرقه سفر شاه و تجاوز چاقوکشان وی به حقوق شهروندان آلمانی، حمایت پلیس فاشیستی و طبقه حاکمه و قوه قضائیه از نقض قوانین اساسی آلمان و نشر اکاذیب و تحریک به آدمکشی حرکتی را در آلمان بوجود آورد که در کنفرانس گوادلوپ همه سیاستمداران آن نسل آلمان به طرد وی رای دادند. جنبش خارج از پارلمان و جنبش سبزه ها و سازمان تروریستی بادر ماینهوف و گروه تروریستی "جنبش دو ژوئن" همه و همه از این حرکت بدر آمدند و تأثیرات آنها تا به امروز نیز وجود دارد.

سفر شاه به برلن به بهترین شکلی نقش کثیف مطبوعات خود فروخته آلمان را نشان داد که بطور عمده در دست انحصار "اشپرینگر" بود و به جعل اخبار و پخش دروغ می پرداخت. مردم آلمان این نشریه را تحریم کردند و دانشجویان چاپخانه های آنها را به آتش کشیدند. مسلماً آنها نقش اساسی در ایجاد افکار عمومی کاذب و ایجاد فضای مسموم ایفاء کردند و تا به امروز نیز این نقش را ایفاء می کنند.

روز 2 ژوئن در عین حال روز همبستگی دانشجویان ایرانی و آلمانی شناخته شد و باید این روز تاریخی همیشه برگزار کرد و از آن برای پیوند و همبستگی جهانی سود جست.

\*\*\*\*\*

## ضرورت پیوند دانشجویان با کارگران

دانشجویان تا زمانیکه در روند تولید شرکت بلاواسطه ندارند و بکار فکری مشغولند نمی توان جایگاه طبقاتی آنها را بمثابه فرد معین نمود. دانشجویان از طبقات متفاوت اجتماعی هستند. از نظر تئوری چون علی الاصول منشاء طبقاتی دانشجویان از طبقات مرفه نظیر بورژوازی و یا خرده بورژوازی مرفه است می توان آنها را صرفاً از نقطه نظر منشاء طبقاتی در این مقوله قرار داد. بهمین جهت نیز از قشر دانشجویان صحبت می شود و نه از طبقه دانشجویان. ولی دانشجویان بعنوان عناصری که در پی پژوهش هستند و چنین تربیت می شوند و دانش را می جویند و آموزش آنها طوری است که در پی حقیقت می گردند و دانش می آموزند بعلت نوع تربیتشان با دیدی انتقادی به جوانب خویش برخورد می کنند و از آن جا که هنوز در روند تولید شرکت مستقیم ندارند آگاهی آنها به منافع طبقاتی حال و آتی خویش قوام نیافته است. هر دو راه برای آنها باز است، امکان انتخاب دارند. دو عامل دانشجویان را به اطراف کاملاً متضاد می کشاند. دانشجویان بعلت وابستگیهای خانوادگی و طبقاتی خویش نمی تواند این پیوند را انکار کند و باین جهت جاذبه طبقاتی برای وی عامل مهمی به حساب می آید و در عین حال به خاطر دست یابی به دانش بشری و باز شدن دیدگانش به واقعیتهای اجتماعی و ریشه یابی آنها و توجه به رابطه علت و معلولی نمی تواند به انکار این واقعیتها نیز بپردازد. دانشجویان بخاطر همین وضعیتی که دارد روحیه اش بسیار حساس است و میل عدالتخواهی در نسل جوان و دانشجویان و دانش آموزان بسیار قدرتمند است. همه آنها می خواهند که فقر نباشد، زورگویی و شقاوت از بین برود و بقول خیام "هر کس به کام خویش رسیدی آسان". آنها از دیدن گدایان و نیازمندان و ستمگری بشدت آزرده می شوند و علاقه نشان می دهند که بتوانند این مشکلات را حل کرده و یا در جهت حل آن بکوشند. آنها توجه ندارند که فقر و ثروت، ستمگری و شقاوت ناشی از مناسباتی در جامعه است که متکی بر تقدس مالکیت خصوصی بر وسایل تولید است. یک اقلیت طفیلی بیاس حفظ این مناسبات ظالمانه نیروی سرکوبگر خویش را اعم از مامورین انتظامات، ارتش، سازمان امنیت، و قوه قضائیه.. ادامه درص 6

ادامه ضرورت پیوند...

آماده دارد تا بهر قیمت این مناسبات غیر عادلانه را حفظ کند تا منافع آنها نسل اندر نسل تامین باشد. دانشجوی صمیمی که هنوز نتوانسته ماهیت این روابط اجتماعی را درک کند و خرج تحصیلش از جیب خانواده پرداخت می شود و یک امنیت نسبی مالی دارد به علیرغم وابستگیهای طبقاتی صرفاً به علت عامل آگاهی و شعور اجتماعی به سمت قطبی جذب می شود که خواهان تغییر این مناسبات است و چنانچه این دانشجو از نظر وابستگیهای طبقاتی به طبقات فرودست جامعه وابسته بوده و یا حداقل به آنها نزدیکتر باشد آگاهی ذهنی وی با شرایط عینی زندگی وی منطبق می شود و وی را در مسیر تغییر دگرگونی بنیادی جامعه با نیروی بیشتر می کشاند. برای دانشجویانی که از نظر منشاء خانوادگی از طبقات مرفه جامعه می آیند این مبارزه انتخاب میان آگاهی علمی و واقعیت زندگی طبقاتی بسیار دشوار می باشد. بهمین جهت هر چقدر این آگاهی علمی تعمیق یابد و رویدادهای اجتماعی بیرون در جهتی سیر کند که در تائید آموخته های دانشجو باشد برای وی راحت است که منشاء طبقاتی خویش را تحت الشعاع قرار دهد و در خدمت منافع طبقه کارگر قرار گیرد. این مبارزه مدام ادامه دارد و از عوامل بیرونی متأثر می شود.

وقتی دانشجویان دوران تحصیلی خویش را به پایان می رسانند و به روند تولید روی می آورند و برای تامین زندگی کار می کنند منافع طبقاتی و رفاه زندگی برای آنها ملموس می شود. بدون استثمار طبقه کارگر تولید سرمایه دارانه کارخانه به پیش نمی رود، بدون تشدید استثمار نمی توان به رقابت با سایر رقبا پرداخت و... دانشجوی دیروزی به سطحی از زندگی مرفه می رسد که برای وی جنبه طبیعی و پذیرفته محسوب می شود و برای حفظ این وضع ناچار است با اعتصاب کارگران مخالفت کند. آنگاه است که دانشجو جایگاه طبقاتی خویش را یافته است. دانشجو همواره بر سر دو راهی قرار دارد. وی عنصری نیست که جز نیروی کار خویش چیزی برای فروش نداشته باشد و تنها زنجیرهای خویش را در یک تغییر بنیادی و انقلاب اجتماعی از دست بدهد. دانشجو می تواند در استثمار طبقه کارگر هم از نظر ذهنی و هم عینی شریک شود. وی برخلاف کارگر امکان انتخاب دارد و پس از پیوستن به طبقه کارگر می تواند رفاه و آسایش و زندگی قدیم خویش را از دست بدهد. این عوامل همان زمینه های مادی روحیه خرده بورژوازی در روشنفکران و در این بحث دانشجویان است.

پس در جنبش دانشجویی نیز یک مبارزه بی امان در جریان است و طبقات متفاوت و متخاصم اجتماع تلاش می کنند که دانشجویان را به عنوان نیروهائی که می توانند در خدمت بشریت و نیروهای انقلابی قرار گیرند به سمت خود جلب نمایند. شعار پیوند دانشجویان و کارگران با این هدف صورت می گیرد که دانشجویان را به سمتی جلب کرد تا آنها تمام امکانات و توانیهای فکری و ذهنی خویش را در خدمت حقانیت مبارزه طبقه کارگر قرار دهند. این شعار یک شعار مترقی است و کمونیستها و عدالتخواهان و انسان دوستان باید از این شعار حمایت کنند.

دشمنان طبقه کارگر مخالف این پیوند هستند. زیرا می ترسند که نیروی کارگران با دانش علمی در هم آمیزد و از آن حزب طبقه کارگر بیرون جهد که کارگران را برای کسب قدرت سیاسی رهبری می کند. آنها با انواع و اقسام شگردها می کوشند که این پیوند را نابود کنند. یکی از این رفتارها سرکوب عریان جنبش دانشجویی، ضرب و شتم دانشجویان، جلوگیری از برگزاری اول ماه مه در همکاری کارگران با دانشجویان و در یک کلام زندان و شکنجه و اعدام است. ولی این روش بورژواها روش شناخته شده و منزجر کننده است زیرا در اینجا ما با اقداماتی مواجه می شویم که از دید کسی پنهان نمی ماند. در کنار این روش روش موزیانه تری وجود دارد که روش ایدئولوژیک است. این مبارزه پوشیده است و افشاء آن به راحتی و ساده نیست. باید ماهیت این مبارزه را روشن کرد، تاکتیکهای دشمن را بر ملا نمود در عین اینکه توجه کرد که توده های آماج این تیرهای زهر آگین متوجه این بغرنجی مبارزه شده و قربانی این تبلیغات نشوند. مرتب تکرار می کنند که دانشجو باید فقط درس بخواند کار سیاسی متعلق به سیاستمداران است. باید از طریق دکتر و مهندس شدن به مردم خدمت کرد. طبیعتاً از طریق درجات بالای علمی نیز می توان خدمت کرد ولی این نوع خدمات بیشتر جنبه فردی دارد و نه اجتماعی. سخن ما بر سر زیر و رو شدن مناسبات اجتماعی است. گفته می شود که دانشجو نباید با کارگران پیوند بخورد زیرا کارگران به دانشجویان نیازی ندارند. دانشجویان فقط می توانند جنبش کارگری را به کُز راه بکشند. موجی ضد انقلابی و اکونومیستی وجود دارد تا از پیوند دانشجویان با کارگران ممانعت کند. این موج اکونومیستی می گوید که حرفهای مارکس را نفهمیده به نقل از مارکس می گوید "آزادی کارگران بدست خود آنها صورت می گیرد" و از این نتیجه می گیرد که باید جلوی پیوند دانشجو و طبقه کارگر را گرفت و با آن مبارزه کرد. در اینجا با ریشه های عمیقتری از انحراف روبرو هستیم که در شکل ظاهر در مخالفت با پیوند دانشجو و کارگران متجلی می شود. در عمق این انحراف در حقیقت این واقعیت نهفته است که آنها با انتقال آگاهی بدرون طبقه کارگر مخالفند. آنها مخالفند که عامل ذهنی و عینی بهم پیوند بخورد، آنها مخالفند که این پیوند به نیروی مادی بدل گردد و در واقع آنها مخالف این هستند بپذیرند که مارکسیسم لنینیسم علم است و علم را باید آموخت. مارکسیسم لنینیسم مانند علوم ریاضیات و فیزیک و شیمی است. هیچکس علامه دهر از مادر زائیده نمی شود. توانا کسی است که دانا بود. طبقه کارگر به صرف کارگر بودن چنانچه آگاهی اجتماعی کمونیستی نداشته باشد تنها می تواند به آغاز جامعه سرمایه داری برگردد و به خراب کردن ماشینها بپردازد. کارگران بخود خود سوسیالیست نمی شوند. سوسیالیسم علم است و باید آنرا آموخت. سوسیالیسم از بیرون بدرون جنبش کارگری می رود و نه اینکه از کارگران زاده می شود. سوسیالیسم بمثابة علم روندی مستقل از جنبش کارگری دارد در عین اینکه بر آن تأثیر می گذارد. آگاهی طبقه کارگر یک آگاهی حرفه ای و اقتصادی است. طبقه کارگر در عمل فقط برای بهبود شرایط زندگی خویش متشکل شده و مبارزه می کند. این مبارزه، مبارزه ای برای نفی استثمار انسان از انسان نیست، مبارزه ای نیست که نظام سرمایه داری را به زیر پرسش برد. مبارزه اقتصادی طبقه کارگر در کادر نظام سرمایه داری با اصل حفظ آن صورت می گیرد. هر اعتصاب اقتصادی طبقه کارگر، حتی عظیمترین این اعتصابات در مرحله ای از تحول خود با رسیدن به خواستهایش و یا بخشی از خواستهایش با توجه به میزان قدرت اش به سازش با کارفرما منجر می شود. این مصالحه منطقی از آنجا ناشی می شود که مبارزه اقتصادی دورنمای کسب قدرت سیاسی را ندارد. در سطح باقی می ماند و حاکمیت نظام سرمایه داری را می پذیرد. از مبارزه اقتصادی طبقه کارگر هرگز سوسیالیسم زاده نمی شود. هرگز این مبارزه از حد مبارزه اقتصادی و در بهترین حالت از حد مبارزه سیاسی بورژوازی تجاوز نخواهد کرد. طبقه کارگر به منزله طبقه همواره چرخ پنجم طبقه بورژوازی باقی خواهد ماند پاره ای اکونومیستها و دشمنان طبقه کارگر الفاظ جدیدی برای گمراه کردن مبارزان راه آزادی طبقه کارگر اختراع کرده اند. آنها از "فعالین کارگری" سخن می رانند که گویا از نبوغ ویژه ای برخوردارند و می توانند طبقه کارگر را پیامبرگونه رهبری کنند. این "فعالین کارگری" عده ای هستند که گویا در مقابل روشنفکران قرار دارند و یا گویا وظیفه حزب طبقه کارگر را بعهده گرفته اند. ادامه در ص 7

ادامه ضرورت پیوند...

معلوم نیست که ایدئولوژی این «فعالین کارگری» چیست؟ آیا به صرف یک کشیدن نام کارگر این فعالین در مقابل نفوذ افکار بورژوازی مصونیت می یابند؟ آیا به صرف اینکه کسی فعال کارگری باشد حتما کمونیست است؟ خیر! هرگز چنین نیست. یک فعال کارگری می تواند حتی فاشیست باشد. اینگونه فعالین کارگری در ایران در شهریور 20 نیز حضور داشتند که تلاش می کردند با اخلال در کار کارخانه ها و فلج کردن امور در مخالفت با حزب توده ایران که حزب طبقه کارگر ایران بود از کمکی که به اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی می رسید جلوگیری کنند. این فعالین کارگری ضد انقلابی و خیانتکار بودند. لقب کارگری که آنها یک می کشیدند نمی توانست ماهیت ضد انقلابی و فاشیستی و ترورسکیستی آنها را بپوشاند.

اگر فعال کارگری با دانش مارکسیسم لنینیسم مسلح باشد یا باید بپذیریم که این فعال کارگری این دانش را از کسی آموخته است و یا اینکه باید به نزول وحی معتقد شویم. «آیه های» مارکسیسم لنینیسم که شبانه به مغز وی وحی شده است و وی را با آگاهی طبقاتی مسلح کرده است. این چنین فرضیه ضد کمونیستی طبیعتا نمیتواند مورد تأیید کسی باشد. ولی اگر فعال کارگری و یا فعالین کارگری به دانش طبقاتی مسلح شده اند باید آنرا **آموخته** باشند، مارکسیسم لنینیسم بطور ارثی به کسی منتقل نمی شود، این افراد باید وقت فراغت کافی داشته بوده باشند که از علم اقتصاد و سیاست و فلسفه مارکسیسم لنینیسم سر در آورده باشند. این افراد باید سواد کافی برای مطالعه مارکسیسم لنینیسم داشته بوده باشند. این فعالین کارگری استثنائی باید از وضعیت مالی مناسبی نیز برخوردار بوده باشند که تا چنین فرصتهای طلایی در اختیار داشته باشند. این فعالین که این چنین با کار فکری مشغولند و عمل حرفه ای آنها در خدمت تحقق کمونیسم است دیگر کارگر معمولی نیستند. کارگرانی هستند که باید برای رهبری طبقه کارگر بر راس جنبش کارگران قرار گیرند و این جنبش را با کار سازماندهی رهبری کنند. رهبری جنبش برای آن نیست که دستمزد کارگران مثلا از ساعتی یک تومان به ساعتی دو تومان افزایش یابد، برای این کار کارگران نیازی به این «توابع» ندارند، بلکه رهبری جنبش به آن مفهوم است که کارگران قدرت سیاسی و دولت را بدست بگیرند و ساختار اقتصادی جامعه را تغییر دهند. فعالین کارگری که کار فکری و یا روشنفکری می کنند تنها منشاء کارگری دارند و یا روشنفکرانی هستند که در میان کارگران نفوذ کرده اند. ممکن است این فعالین کارگری از باقیمانده کارگرانی باشند که در جریان انقلاب و یا قبل از آن در دامن سازمانهای سیاسی با علوم کمونیستی آشنائی پیدا کرده و آنرا از راه گوش و یا چشم آموخته اند و حال با اتکاء به این آموخته ها به میدان آمده و این دانش اکتسابی را بیک باره به ماهیت طبقاتی خویش متصل می کنند. واقعیت چیست؟ واقعیت آن است که جنبش طبقه کارگر فقط توسط حزب طبقه کارگر که رهبران پیشرو، با تجربه و حرفه ای این جنبش هستند، رهبری می شود. حزب طبقه کارگر آن عامل ذهنی است که آگاهی سیاسی پرولتری را به میان طبقه کارگر می برد و این طبقه را برای کسب قدرت سیاسی آماده می کند. حزب طبقه کارگر یک سازمانی است که ب سایر سازمانهای طبقه کارگر نظارت و رهبری دارد و مبارزه طبقه کارگر را در سطوح گوناگون هدایت می نماید. این کارها از عهده چند عدد کارگر «تابغه» ساخته نیست و تداومی در کارشان نیز وجود نخواهد داشت. اگر یک فعال کارگر کمونیست باشد میدانند که باید در کادر حزب کار کند و حزب طبقه کارگر را تقویت کند، به مبارزه سیاسی طبقه کارگر اهمیت دهد. این فعال اگر جدی باشد می بیند که حتی بورژواها نیز بای پیشبرد مقاصدشان احزاب خویش را ارنده که توسط کادرهای حرفه ای و کارشناسان بورژوازی رهبری می شوند. مخالفت با پیوند دانشجویان با کارگران در ریشه خود مخالفت با حزبیت و کسب قدرت سیاسی را در بر دارد. کم بها دادن به عامل ذهنی انقلاب است. این تفکر انحرافی یک تفکر ضد مارکسیست لنینیستی و ماهیتا اکونومیستی است.

حال به مبارزه دانشجویان در امسال نظر افکنیم. مبارزه دانشجویان در 16 آذر در ایران در زمان شاه در اعتراض به ورود نیکسون به ایران صورت گرفت. این مبارزه، مبارزه دانشجویان کمونیست بود تا پیوند خویش را با خلق ایران علیه امپریالیسم و احترام خویش را نسبت به جنبش کمونیستی ایران و به زحمتگشان نشان دهند. این سنت انقلابی تا به امروز باقی مانده است و هر سال الهامبخش مبارزات دانشجویان ایران است. این نیرو را طبیعتا باید به سمت همکاری و تقویت جنبش کارگری سوق داد. عناصر آگاه باید ایده کمونیسم را به میان کارگران ببرند و با جنبش کارگری پیوند بخورند. حزب طبقه کارگر نیز بیان نیروی آگاه طبقه کارگر است که در تشکل خویش متشکل شده است. آنها که با پیوند دانشجویان و کارگران مخالفند در عمل با حزب طبقه کارگر نیز مخالفند زیرا با آگاهی و دانش بشری مخالفند و بدنیال حرکتهای کور و بی دورنما می روند. آنها گمراهانی هستند که با پوشیدن لباس کارگری به تن به مقابله با جنبش کارگری می روند و طبقه کارگر را بدون رهنا می گذارند.

در امسال نیز مانند سالهای گذشته دانشجویان با شعار پیوند دانشجویان با کارگران به میدان آمدند زیرا به صحت این شعار در عمل در جریان انقلابات متعدد مردم ایران پی برده اند. آنها به دانشجویان سمت و سوی مبارزه را نشان می دهند و اعتراف می کنند که جنبش دانشجویی تنها با پیوند با مبارزه طبقه کارگر موثر و مداومت دارد و می تواند برای جامعه مثمر ثمر باشد.

«فعالین جنبش کارگری» که مخالف این پیوند هستند می روند تا جنبش کارگری را از رهبری خویش جدا کنند، سر جنبش کارگری را بزنند و مانع پیوند آگاهی با طبقه کارگر شده و به قول مارکس نگذارند که تئوری به نیروی مادی بدل شود.

با چنین تفکر دشمنانه ای نسبت به طبقه کارگر که خود را دلسوز طبقه کارگر جا می زند باید شدیداً مبارزه کرد و آنرا افشاء نمود. جنبش کارگری بدون حزب طبقه کارگر هیچ است و آلت دست بورژوازی است و تا ابد آلت دست بورژوازی باقی می ماند. بهمین جهت این «فعالین طبقه کارگر» فعالین بورژوازی در درون طبقه کارگر هستند و علیه حزب یعنی تشکل سیاسی و ایدئولوژیک مستقل طبقه کارگر تخریب می کنند.

**توفان** شماره 88، ارگان مرکزی حزب کار ایران منتشر شد

**زنده باد مارکسیسم لنینیسم! زنده باد انترناسیونالیسم پرولتری!**

## کودتای "دموکراتیک" امپریالیستی و صهیونیستی را محکوم میکنیم

محمود عباس رئیس دولت خودگردان فلسطین در روز جمعه پانزده ژوئن، دولت قانونی اسماعیل هنیه رامنحل اعلام داشت و دولت جدیدی بدون اعضای سازمان حماس و به نخست وزیری "سلام فیاض" تشکیل داد. جرج بوش بلافاصله به آقای محمود عباس پیام تبریک ارسال داشت و اعلام نمود دولت آمریکا روابط خود را با دولت جدید فلسطین مجدداً برقرار خواهد کرد و تحریم علیه فلسطینیان لغو خواهد شد. بوش شتابان به اهداوا لمرت نخست وزیر صهیونیست دولت اسرائیل پیام داد که هرچه سریعتر مناسبات را با محمود عباس از سرگیرد و به همکاری با دولت "دموکراتیک" جدید بپردازد. اتحادیه امپریالیستی اروپا نیز سریعاً اعلام نمود که روابط عادی خود را با دولت جدید فلسطین از سر خواهد گرفت و تحریم علیه فلسطین را لغو خواهد کرد. جملگی رسانه های غربی پیشرمانه به کودتای ضد دموکراتیک و غیر قانونی محمود عباس علیه دولت وحدت ملی فلسطین تحت نخست وزیری اسماعیل هنیه لبیک و تبریک گفتند و جناح فتح را در سرکوب و خلع سلاح کامل جنبش حماس تشویق و ترغیب نمودند...

اکنون دیگر بر کسی پنهان نیست که انحلال دولت وحدت ملی فلسطین و تشکیل دولت اضطراری به رهبری سلام فیاض محصول طرحهای شوم و کثیف امپریالیستی است که در خلال یک سال و نیم اخیر با دخالت مستقیم آمریکا و اسرائیل با هدف کنار زدن سازمان حماس از قدرت و خلع سلاح این سازمان انجام گرفت. درگیریهای خونین روزهای اخیر بین نیروی فتح و حماس و حمایت همه جانبه از محمود عباس که مدتهاست به آلت دست امپریالیسم و صهیونیسم تبدیل شده و به آرمان خلق فلسطین خیانت کرده است، نتیجه سیاستهای جنایتکارانه امپریالیسم آمریکا، صهیونیسم اسرائیل و اتحادیه امپریالیستی اروپاست. جناحهای مختلف امپریالیستی به رغم تضادها و اختلاف سلیقه در نگاه به مسئله فلسطین اما همگی در نابودی جنبش استقلال طلبانه ملت فلسطین متحدند. جملگی از صلح سخن می گویند لیکن از تجاوز نظامی اسرائیل به فلسطین و قتل و عام مردان، زنان و جوانان فلسطینی لب نمی گشایند و یا با زبان دیپلماتیک به توجیه اشغال و کشتار مردم می پردازند. جملگی از انتخابات "آزاد و دموکراتیک" سخن می گویند لیکن به نتیجه انتخابات و آرا و اراده ملت فلسطین قطره ای احترام نمی گذارند. این کرکسهای امپریالیست، مردم فلسطین را به انتخابات عمومی تحت نظارت نمایندگان "ذیصلاح" بین المللی دعوت نمودند اما نتیجه انتخابات به مذاقشان خوش نیامد و با وقاحت تمام دست به تحریم اقتصادی سیاسی دولت منتخب و دموکراتیک فلسطین زدند.

صهیونیستهای اسرائیل با ترور رهبران حماس، تحریم اقتصادی، بمباران زیر ساخت حیاتی فلسطین، گرسنگی و تشنگی دادن به مردم کوشیدند و میکوشند تا ملت فلسطین را که بیش از 60 سال به نبرد علیه اشغالگران پرداخته است، مجازات نمایند که انتخاب و حمایتشان از نمایندگان سازمان حماس ناصواب بوده و آنها را برای همیشه جهت دست یابی به استقلال ملی مایوس سازند. دولت اسرائیل این غده سرطان در منطقه، در حرف و عمل نشان داده است که حیات و ممانش به اشغال و تجاوز به سرزمینهای کشورهای دیگر استوار است، جنگ طلب است، بزرگترین قدرت اتمی در خاورمیانه است و کوچکترین وقعی به قطعنامه های سازمان ملل متحد نمی گذارد و سودای تشکیل اسرائیل بزرگ در منطقه را در سر دارد. از این رو مشکل اسرائیل تنها سازمان حماس نیست بلکه به هر جنبشی که از رهایی ملی فلسطین سخن گوید عناد می ورزد و برای امحافیزیکی اش نقشه و توطئه می چیند. اگر بجای سازمان مذهبی حماس یک جریان کمونیستی با رای مردم به قدرت میرسید، اسرائیل و آمریکا و اروپا نیز نسبت به این انتخاب آزاد مردم همین عمل فاشیستی و جنایتکارانه را انجام می دادند که امروز علیه سازمان حماس اعمال میکنند. این لاشخوران بین المللی از جنبش و شخصیتی حمایت میکنند که سرسپرده سیاستهای ضد بشری آنها باشد. سازمان حماس که بر بستر فعالیتهای اجتماعی و ملموس روزمره و سازش ناپذیری در مقابل قلدریهای صهیونیستهای اسرائیل در بین توده های فلسطینی اعتبار کسب نمود، با رای قاطع در یک انتخابات دموکراتیک بر اکثریت امپریالیستها یعنی جناح محمود عباس که به سازشکاری، بزدلی و فساد و رشوه شهره است، پیروز شد. بنابراین دولت وحدت ملی به رهبری حماس دولت منتخب ملت فلسطین است و منحل کردن این دولت بی احترامی به ملت فلسطین و همدستی با امپریالیسم و صهیونیسم است. ملت فلسطین از پای نخواهد نشست و تن به دیکته امپریالیستها و صهیونیستها نخواهد داد.

حزب ما اقدام ضد دموکراتیک محمود عباس را یک توطئه امپریالیستی و صهیونیستی علیه ملت فلسطین ارزیابی میکند و آن را شدیداً محکوم می نماید. دولت جدید آقای عباس دولتی نامشروع، ضد دموکراتیک و غیر قانونی است و نمی تواند مورد احترام ملت فلسطین و مردم آزادیخواه جهان قرار گیرد.

مرگ بر متجاوزین صهیونیست!  
زنده باد نبرد ملت فلسطین علیه ارتجاع و امپریالیسم!

**حزب کاریران(توفان)**

نوزده ژوئن 2007

**مرگ بر متجاوزین صهیونیست این دشمنان قسم خورده خلق فلسطین و خلقهای منطقه!**



## خودکشی چاره کار نیست

خبر اسفناک خودکشی حسن حسنی، کارگر کارخانه کف رشت در بسیاری از روزنامه ها و وب سایت های خبری انعکاس یافته است گویی خودکشی کارگران در جهنم سوزان جمهوری سرمایه داری اسلامی ایران هر روز افزایش یافته و بتدریج به امری طبیعی تبدیل شده است. اینکه نظام حاکم بر ایران یک نظام سرمایه داری با پوشش مذهبی است و حیاتش بر مالکیت خصوصی بر ابزار تولید و استثمار کارگران استوار است برکسی پوشیده نیست. ناموس این نظام نه حجاب است و نه پوشش اسلامی آنطور که در تبلیغات دمیده میشود. ناموس نظام سرمایه داری جمهوری اسلامی مالکیت خصوصی بر ابزار تولید است همانطور که در سایر کشورها نیز چنین است. کارخانجات تولیدی در اختیار سرمایه داران است و اینان با حمایت از دولت اسلامی در چهارچوب قوانین سرمایه داری و در انطباق با جهانی شدن سرمایه و اوامر بانک جهانی و صندوق بین المللی پول شیره جان کارگران را میمکنند و با اخراج سازیهها، خصوصی سازیها، امتناع از پرداخت حقوق.... و چنان شرایط زندگی مشقتباری را می آفرینند که دیگر نمی توان بر آن نام زندگی گذاشت. زندگی در فقر و نکبت، بیکاری، بی حقوقی، فقدان امنیت محصول نظام بیرحم سرمایه داریست که برای مشتی افاضه بهشت آفرید که از همه نعمات زندگی برخوردارند و برای اکثریت مردم بویژه کارگران جهمی که برای یک لقمه نان باید از بام تا شام دوید با هزار نگرانی و دلهره شب را به صبح رسانید و دوباره روز از نو روزی از نو... زندگی کارگران و موقعیت اسفناک آنها در ایران جدا از زندگی و سرنوشت میلیونها کارگر آمریکای لاتینی، آفریقایی... و نیست. سرمایه داری در آن دیار نیز همانند سرمایه داری ایران عمل میکند و به غارت کارگران و زحمتکشان می پردازد. مبارزات قهرمانانه کارگران، بولیوی، کلمبیا، اکوادور، شیلی، السالوادور، پرو، مصر، تونس، فیلیپین و... برای اضافه دستمزد، علیه خصوصی سازیها، اخراج سازیهها، علیه فقر و تنگدستی... همان مبارزه ای است که امروز کارگران ایران با شرایط و امکانات خود پیش می برند و عملاً دارای یک سرشتند. در پرو مناطقی وجود دارد که فرزندان کارگران پا برهنه به مدرسه می روند و فاقد قدرت ابتیاع یک جفت کفشند. این کودکان ماهها مزه گوشت را نمی چشند و از همه ثروتها آفریده و زیبایی های زندگی محرومند. عین همین وضعیت را می توان در بسیاری از کشورهای دیگر سرمایه داری در شاخ آفریقا و یا آسیا... مشاهده کرد. آنچه که در گزارش زیر انعکاس یافته است و دلیل روشن خودکشی حسن حسنی است، خصوصی شدن کارخانه کف رشت، بیکار شدن حسن و بلا تکلیفی و عدم دریافت حقوق به مدت یازده ماه است. گزارش زیر که بطور رسمی در سایت خبرگزاری کار ایران درج گردید تنها گوشه کوچکی از شرایط جهمی و اوضاع دهشتناک کارگران ایران است که هر روز در باتلاق فقر فرو می روند و طبق آمار و گفته های خود مطبوعات رژیم دامنه فقر و اختلاف طبقاتی بشکل آزار گسیخته در حال پیشروی است و اگر چاره ای نگردد طغیان و شورش مردم را به همراه خواهد داشت.

مسبب مرگ حسن حسنی رژیم سرمایه داری جمهوری اسلامی است. خصوصی کردن کارخانه، اخراج حسن و عدم پرداخت حقوق به معنی گرفتن جان و هستی اوست. این یک قتل عمد است، اعدام است، گرفتن جان یک انسان است و باید بشدت محکوم گردد. لیکن راه برون رفت از این جهنم غیر قابل تحمل، طناب دار به گردن خود نیست. خودکشی بیراهه است، یاس می آفریند، روح مبارزه جویی را میکشد و میدان را برای ادامه استثمار و وحشی گری سرمایه داران باز میگذارد. کارگر نیاز به ترحم ندارد. رمز پیروزی و برون رفت از این مخصمه و بربریت سرمایه داری وحدت و تشکیلات است. تنها با پیکار مشترک علیه سرمایه داران و مبارزه ای خستگی ناپذیر است که می توان بخشی از مطالبات خویش را از حلقوم این ز الوصفقان و حامی آنها رژیم جمهوری اسلامی بیرون کشید. رمز موفقیت کارگران نه تنها در ایران بلکه در سراسر دنیا اتحاد و تشکل و آگاهی طبقاتی و سرانجام تحت رهبری حزب سیاسی طبقاتی است که می توان با طناب بگردن نظام سرمایه داری و گرفتن جان این نظام و استقرار سوسیالیسم به اینهمه توحش و بربریت پایان داد. راهی جز این راه متصور نیست.

**در زیر قسمتی از گزارش خودکشی حسن حسنی را می خوانید:**

تاریخ: 1386/03/26

### روایت خودکشی يك کارگر طناب است دنیا

رشت- خبرگزاری کار ایران

"آخرین کسی که "حسن حسنی" را دید یکی از همکارانش بود، آنها به اتفاق سایر کارگران صبح به کارخانه کف کار رفته بودند تا مانع خروج دستگاهها و ابزار تولید از آنجا شوند که با نیروهای نظامی مواجه شدند. این کارگران پس از آنکه توسط مأموران ضدشورش کتک خوردند، به ساختمان استانداری آمده و تجمعی اعتراض آمیز برپا کردند. این بار هم مأموران وارد عمل شدند و آنها را متفرق کردند. پس از این ماجرا، حسنی از همکارش می خواهد که به او پولی بدهد: «حتی يك پنج تومانی توي جیبش نبود». همکارش هم بیشتر از يك پانصد تومانی نداشت. پول را تقسیم می کنند: «گفت به حساب قرض نگذار. حلالش کن. توجه نکردم چه می گوید. از صبح کتک خورده بودیم و فحش شنیده بودیم و حالا می خواستیم دست از پا درازتر برگردیم خانه. گفت دستگاهها را هم که بردند. یعنی تمام شد؟ گفتم خودت ندیدی چه شد؟». می خواست مطمئن شود، از زبان دیگری بشنود که حتی همان کورسو امید بازگشت به کار هم نابود شده است: «دستگاه که نباشد کار نیست. می دانست بنده ی خدا، با پول من تا کسی گرفت که خودش را زودتر برساند کارخانه» ساعت يك بعد از ظهر حسن حسنی را حلق آویز شده در کارخانه ای متروک پیدا کردند. سیاهی چشم هایش رفته بود و دندانهایش نوک زبانش را بریده بودند. نگهبان کارخانه که جنازه ی او را پیدا کرد می گفت: «طناب دار را چنان محکم... ادامه در ص 10

که مجبور شدم ببرمش تا جنازه را پایین بیاورم.» این چنین مصمم بود برای نابودی خود. یکم \_ وقتی در بین خبرهای ایلنا خواندم که کارگر کارخانه کنف کار در رشت به خاطر «عدم دریافت یازده ماه حقوق» خود را حلق آویز کرده، خجالت کشیدم. انگار که تمام هیبت فاجعه‌ای عظیم به «عدد» فروکاسته شده باشد. می‌گوییم یازده ماه؛ عدد می‌گوییم. کارگری که حتی هنگام کارکردن و اطمینان از دریافت حقوق باید نگران اداره خانواده چهار نفره‌اش با ماهی صد و پنجاه - شصت هزار تومان باشد، یک ماه حقوق نگرفتن برایش حکم فرو رفتن در نکبت را دارد. هرچه بر تعداد ماه‌های بدون حقوق افزوده شود، او بیشتر فرو می‌رود تا به یازده ماه برسد، که کارگر کنف کار رسیده بود: «یک وقت‌هایی در را که باز می‌کردم میدیدم جلو در ایستاده. خجالت می‌کشید در بزند و داخل بشود. صبح‌ها که می‌رفت دنبال حق و حقوقش می‌گفت: انشاالله امروز می‌شود. بعد از ظهر دست خالی برمی‌گشت و جلوی در می‌ایستاد.» همسر حسنی زن چهل ساله‌ای است که چشم‌هایش از اشک سه روزه متورم شده و بین جملاتش سکوت می‌کند. آن چنان که من و دو فرزندش صدای نفس‌های هم را بشنویم. «به شما گفتند صبحی که... که شوهرم فوت کرد، همه دستگاه‌های کارخانه را برده بودند؟ نمی‌توانست از راه به خانه برگردد چون ما خانه را... همین اتاق دوازده متری که نشسته‌ایم را به نهضت سوادآموزی اجاره داده‌ایم. ماهی پانزده هزار تومان... سبب‌زمینی کیلویی ششصدتومان است. خبر دارید؟ ساعت دو بود که خبر دادند. توی مزرعه مردم داشتیم کارگری می‌کردم، دخترم هم امتحان داشت. خبر دادند که بیا شوهرت حالش به هم خورده و بیمارستان است. وقتی رفتم جنازه‌اش را توی پزشکی قانونی نشانم دادند. پسر هم سرباز است. نبود. دیروز آمد.» پسر بزرگش کنار من نشسته است: «مجبور شدم بروم سربازی. اگر نمی‌رفتم شاید اینطور نمی‌شد. ماهی پنج - شش هزارتومان حقوق سربازی را هم برای پدرم می‌فرستادم. هشت ماه بود که مرخصی نیامده بودم. از بعد آموزشی تا حالا توی پادگان می‌خواهیدم. پول کرایه ماشین نداشتم که بیایم مرخصی. شنبه خبرم کردند بیا پدرت مرده.» حرف‌های مهران حسنی را مادرش ادامه می‌دهد: «دانشگاه دولتی قبول شد اما نرفت. همه‌ی مردم آرزو دارند. ما آرزو نداریم؟ چون پول نداریم... من و پدرش آرزو نداشتیم؟ به جای دانشگاه رفت بازار فرش فروش‌ها، فرش جابه‌جا می‌کرد. حمالی.» وقتی مادرش حرف می‌زند سرش پایین است. باز به یکی از سکوت‌های ویران کننده مادرش رسیده‌ایم. نگاهش می‌کنم شاید او حرفی بزند: «گفتم اگر بروم دانشگاه لباس پوشیدنش فرق می‌کند، کتاب بخوادم بخرم، زندگی در تهران... همه اینها خرج است. با همین لباس‌ها، توی همین شرایط می‌شود کارگری کرد اما دانشگاه زمین تا آسمان فرق می‌کند. گفتم اگر بروم طاقت نمی‌آورم. لاقل کار کنم که کمک حال پدرم باشم. توی بازار، فرش را روی دوشم جا به جا می‌کردم. هر جوانی غرور دارد بالاخره. ولی دیدم به هر حال همچین چیزی برایم پیش آمده. باید بروم. چند ماه که کار کردم، دیدم حقوق این کار که تاثیری ندارد. بیست هزار تومان. حتی پولی که برای نان خوردن قرض می‌گرفتیم هم نمی‌شد. گفتم لاقل بروم سربازی برگردم یک کاری پیدا کنم. بدون کارت پایان خدمت می‌شدم سرباز فراری، کاری به من نمی‌دادند که... جامعه چه می‌فهمد سربازی نرفتن من از سر خوشی نیست. به نسبت کاری که قبل می‌کردم، سربازی برایم کاری نبود. اما شبیه اینکه من را اسیر گرفته باشند و ببینم پدر و مادر و خواهرم توی بدبختی دست و پا می‌زنند... می‌دانستم آخرش یک اتفاقی می‌افتد.» از مهران حسنی می‌پرسم این وضع از چه زمانی شروع شد، می‌گوید: «تا سال هشتاد و دو کارخانه در دست دولت بود. تولید آنقدر بالا بود که گاهی پیش می‌آمد برای هر کارگر در ماه دویست و چهل ساعت اضافه کاری بزنند. یعنی به اندازه زمان کار قانونی‌شان از آنها کار می‌خواستند تا کارخانه تولید داشته باشد. اما سال هشتاد و دو کارخانه را به بخش خصوصی واگذار کردند. کارخانه را مفت به یکی از اطرافیان‌شان... همین‌هایی که توی حکومت نفوذ دارند فروختند. صاحب کارخانه هم از ابتدا نمی‌خواست تولید کند. به هر حال یک سرمایه‌ای را مجانی در اختیارش قرار داده بودند. او می‌خواست هر طوری شده از شر کارگرها خلاص بشود و این سرمایه را با کاسبی زیاد کند. اهل تولید نبود. از آن وقت به بعد کارخانه دیگر سرپا نشد. مواد اولیه تولید را به کارخانه نمی‌آورد. بعد از چند ماه سرویس رفت و برگشت کارگران را هم قطع کرد تا آنها ناامید بشوند و سراغ کارشان نروند و او با خیال راحت اخراجشان کند. کارگران که آخر ماه برای گرفتن حقوق می‌رفتند، می‌گفت نداریم، ماه بعد، می‌دانست که آنها غیر از خرج زندگی و خورد و خوراک خانواده و اجاره خانه و... باید ماهی سی - چهل هزار تومان هم کرایه ماشین بدهند. می‌خواست کم‌بیاورند و باز خرید بشوند و او کارخانه را تمام و کمال صاحب بشود. صاحب کارخانه می‌گفت با همین وضع تولید و بدون سرویس و حقوق اگر کارگری به سرکارش نیاید و کارت نزنند برایش غیبت محسوب می‌شود. کارگران هم از ترس اخراج می‌رفتند. هر چهار ماه یک بار حدود پنجاه هزار تومان حقوق می‌داد... پول کرایه ماشین کارگران هم نمی‌شد.» ، «حتی سی هزار تومان هم بابت چهار ماه داده بودند.» این را مادرش می‌گوید و مهران حسنی ادامه می‌دهد: «صاحب کارخانه هرکاری می‌کرد تا کارگران را نا امید کند. تا سال هشتاد و سه که برف وحشتناکی در گیلان آمد و خیلی از واحدهای تولیدی رشت را نابود کرد اما کنف کار هیچ آسیبی ندید. مأموران بیمه و استانداری تأیید کردند که این کارخانه آسیبی ندیده و حتی تا پانزده روز بعد از برف هم کارخانه به همان وضع کجدار و مریز تولید داشت. کارگران به سر کار می‌رفتند، اما صاحب کارخانه بعد از پانزده روز یادش افتاد که کارخانه را تعطیل کند. به خاطر همان برف، هشتاد و هشت میلیون تومان از دولت وام بلاعوض گرفت، اما کارخانه را تعطیل کرد. از آن به بعد پدرم و باقی کارگران کنف کار تحت پوشش بیمه بیکاری قرار گرفتند. تا شانزده ماه، ماهی صد و بیست هزار تومان می‌گرفتند اما هیچ اتفاقی نمی‌افتاد. بعد همان بیمه را هم قطع کردند. .... کارگران را سر می‌دواندند. خسته‌شان می‌کردند. همه‌ی نهادها با هم هماهنگ بودند تا کارگر را عاجز کنند.» همسر مرحوم حسنی سخن پسرش را قطع میکند تا از تلاشی دیگر بگوید: «وقتی بیمه‌ی بیکاری را هم قطع کردند و ما کاملاً درآمدمان نابود شد، دیدم هیچ هادی جواب ما را نمی‌دهد. نامه‌ای برای حاج آقا قربانی (نماینده‌ی ولی فقیه در استان گیلان) نوشتم و وضع... ادامه در ص 12

ادامه خودکشی... خانواده‌ام را توضیح دادم. که شوهرم چند ماه حقوق نگرفته، که پسرم سرباز است، که دخترم بچه مدرسه‌ای است، که خودم صبح تا غروب توی مزرعه‌ی مردم کار می‌کنم اما حتی نمی‌توانیم شکم‌مان را سیر کنیم. نوشتیم که ما از شما صدقه نمی‌خواهیم، فقط کار شوهرم را به او برگردانید و ما با همان حقوق بخور و نمیر سر می‌کنیم و توقع دیگری هم نداریم. خودم نامه را بردم دفتر حاج آقا. خودش هم بود. شرایطمان را برایش توضیح دادم. گفتم ما از خانواده‌کارگری هستیم و حالا شرایطمان این‌طور شده است. از حاج آقا خواهش کردم که یک کاری بکند. یک توصیه‌ای چیزی. گفتم لاف‌یک راهی به ما نشان بدهد. اما گفت به ما مربوط نمی‌شود. مشکل از استانداری است. همین.»

\*\*\*\*\*

## گزارش سخنرانی پیرامون جنبش مقاومت در عراق در نشست شهر ماینس

محل سخنرانی با تصاویر بزرگ جنایات آمریکا در عراق تزئین شده بود. این تصاویر شرایط عراق را در قبل و بعد از حمله امپریالیستها مقایسه می‌کرد بطوریکه مو بر بدن بیننده راست می‌شد. بر جنایات امپریالیستها در عراق مرزی نمی‌توان تعیین کرد. طبیعتاً در این جنایت همه آن نیروهائیکه به بهانه‌های گوناگون خواهان ادامه حضور امپریالیستها و متفقینشان در عراق هستند دست دارند.

سخنرانی به زبان انگلیسی صورت گرفت و توسط خانم مترجمی به زبان آلمانی برگردانده شد. برگزار کنندگان نشست با همکاری اتباع عراقی و رفقای ایران از حضار با غذاهای عربی و ایرانی پذیرائی کردند. شرکت کنندگان در نشست با رضایت از اطلاعات جدیدی که بدست آورده بودند و سپاسگزاری از رفقای ما محل نشست را ترک کردند.

اهمیت این نشست در حمایت صمیمانه و جدی حزب کار ایران (توفان) از مبارزه ضد امپریالیستی مردم قهرمان عراق است که پوزه امپریالیستها را به خاک مالیده اند. حمایت از این مبارزات از اعتقادات کمونیستی و بشردوستانه ما نشاء می‌گیرد. حزب ما در شرایطی از این مبارزه به حق و عادلانه پشتیبانی می‌کند که ارتجاع جهانی و همدستان ایرانی اش مبارزات قهرمانانه مردم عراق را «عملیات تروریستها» نامیده و هواداران و حامیان آنها را در سراسر «جمهوریهای دموکراتیک» و رژیمهای «سلطنتی مشروطه» در غرب و شرق جهان تحت تعقیب قانونی و رسمی قرار می‌دهند. «آزادی بی قید و شرط بیان» فقط برای کسانی تضمین است که در مورد عراق دروغ بگویند و به جعل اخبار دست زنند. حزب ما این حمایت را یک وظیفه انترناسیونالیستی خویش می‌داند. حمایت کمونیستهای ایران از مبارزه مردمی که در طی 8 سال در تاریخ بعد از انقلاب، حکومت‌های آنها با یکدیگر می‌جنگیدند، نشانه آن است که پیوند مردم منطقه در مقابل متجاوزین غارتگر بسیار ارجمندتر از هر ارزش حقیرانه خرده بورژوازی دیگری است. این امر حاکی از ارج گذاری به روحیه برادری و همبستگی بین خلق‌های منطقه است که آینده منطقه باید بر اساس آن پی ریزی شود. این حمایت است که سرمایه گذاری بزرگی برای ایجاد احساس اعتماد متقابل و مبارزه با بدگمانیهای ملی-شونیستی در آینده این ممل، ممالک و منطقه است. باید بر این پیوند قدر نهاد و منطقه از لوٹ وجود ارتجاع و امپریالیسم پاک نمود. مردم منطقه که قرن‌ها دارای تاریخ مشترک بوده اند مسلماً می‌توانند زمانیکه خود سخنگو شوند بدون جنگ و خونریزی و تبلیغ نفرت ملی و از جمله تبلیغات نفرت انگیز ناسیونال شونیستهای آریائی علیه اعراب و ناسیونال شونیسم عربی علیه «مجوسان» در کنار هم در صلح و صفا و در همکاری با هم زندگی کنند.

\*\*\*\*\*

در تاریخ 9 ژوئن از طرف حزب کار ایران (توفان) کمیته آلمان و کانون دفاع از حقوق دموکراتیک نشست با شکوهی با شرکت سامی جواد سخنگوی «کمیته عراق آزاد»، برگزار گردید.

در آغاز نشست برای پشتیبانی و همدردی با مردم عراق چند قطعه موسیقی اجرا گردید. از جمله آهنگ دایه دایه که به عنوان نشانه زجر و آلام و مقاومت زندانیان سیاسی زمان محمد رضا شاه شهرت دارد به اسرای زندان ابوغریب تقدیم گردید.

سامی جواد گزارش بسیار مبسوط و جالبی از اوضاع و جنبش مقاومت عراق ارائه داد و سپس به پرسشهای حضار در نشست پاسخ گفت.

نیروی مقاومت در عراق از 14 گروه و سازمان تشکیل گردیده است که پایه اصلی شان کمونیستها، لیبرالها، سوسیالیستها و بعضی‌های سابق هستند. گروه‌های مذهبی حدود 10 تا 15% نیروهای مقاومت را تشکیل می‌دهند. حضور القاعده در مقاومت مردم عراق که در درون «کمیته عراق آزاد» وجود ندارد و نمی‌تواند وجود داشته باشد تنها عوام فریبی امپریالیسم و ارتجاع است زیرا آنها سعی می‌کنند که نشان دهند جنبش مقاومت در عراق تنها یک جنبش مذهبی است. برنامه جنبش مقاومت از سپتامبر 2003 اعلان گردیده است که محتوی آن تنها آزاد کردن عراق است. برنامه حکومتی و نوع حکومت در انتخابات آزاد پس از آزادی عراق صورت می‌پذیرد. شعار نخست ما آزادی سازی عراق از چنگ اشغالگران است. جنبش مقاومت با سازمان ملل در تماس می‌باشد. خواست ما اخراج فوری قوای اشغالگر، پرداخت غرامت جنگی و محاکمه سیاستمداران خود فروخته می‌باشد. ادامه درس 13

ادامه گزارش...

پیرامون اعدام صدام حسین نماینده جنبش مقاومت بیان داشت که چند روز قبل از اعدام صدام حسین، رامزفلا و کوندلیزا رایس دو تن از بلندپایگان سیاستهای آمریکا با صدام حسین دیدار کرده و گفتگو نمودند. آنها به وی پیشنهاد کردند که مجدداً به عنوان رئیس جمهور، حکومت را در دست بگیرد به شرط آنکه وی دو پایگاه نظامی در اختیار آمریکا قرار دهد. صدام حسین این پیشنهاد را نپذیرفت. امپریالیست آمریکا صریحاً اعلام داشته که گمان می‌برده با فوریت در عراق پیروز گردد. نماینده امپریالیست آمریکا در عراق در ابتدای جنگ پال برمر Paul Bremer به عربستان سعودی اعلام کرده است که ما دیگر با شما "همسایه" می‌باشیم.

آقای سامی جواد اظهار داشت بیان این مطلب که عربستان سعودی بزرگترین ذخایر نفتی را دارا می‌باشد صحت ندارد. در گزارشات اخیر منابع جهانی ذخایر نفتی عراق 425 میلیارد بشکه یعنی اگر استخراج روزانه عراق قبل از اشغال را که بالغ بر 5 میلیون بشکه در روز بود در نظر بگیریم عراق می‌تواند حدوداً 230 سال نفت صادر نماید. مخارج استخراج نفت در اروپا 20 دلار، در عربستان 2 دلار و در عراق تنها 1 دلار می‌باشد. حال با یک حساب سرانگشتی می‌توان دید که بوی نفت و ثروت پای امپریالیسم را به عراق کشانده و نه آنطور که ارتجاع جهانی تبلیغ می‌کند "آزادی و دموکراسی"!

ذخیره ارزی عراق قبل از جنگ 24 میلیارد دلار برآورد گردیده بود که در بانکهای فرانسه نگهداری می‌شد. بعد از اشغال این پول در اختیار آقای پال برمر قرار گرفته که تا کنون هیچ سندی مبنی بر چگونگی مصرف این پولها ارائه نکرده است.

سامی جواد در رابطه با مقاومت مردم عراق علیه اشغالگران اظهار داشت: "هر جا اعلام گردید که در اثر انفجار بمب مردم عادی جان خود را از دست داده اند بدانید که این عمل ربطی به جنبش مقاومت ندارد. امپریالیست آمریکا با نقشه قبلی پال برمر را به عراق اعزام داشته زیرا وی در السالوادور و نیکاراگوئه کارشناس اجرای بمب گذاری در اماکن عمومی علیه مردم عادی بوده و ایجاد فضای مسموم و ترور مخالفین بوده است. این فرد دارای تجربه فراوانی در مخدوش کردن محبوبیت جنبشهای مردمی بوده است. این خود یک جنگ روانی است. عملیات بمب گذاری علیه مردم عادی از نظر جنبش مقاومت یک جنایت است."

سامی جواد بیان داشت که رهبران خلق کرد هیچگاه منافع خلق کرد را نمایندگی نکرده اند. آنها از سال 1964 با صهیونیستها رابطه داشته با شاه، خمینی، دولت ترکیه و اسرائیل همکاری داشته اند. آقای بارزانی در کتابی که در سال 2001 منتشر کرده است آزادانه بدون اینکه به وی تحمیلی شده باشد از صدام حسین به خاطر وضع کردها در عراق تشکر کرده است. رهبران کرد خود اعتراف کرده اند که قانون اساسی فعلی توسط آمریکائیا نوشته شده و یک هفته قبل از تصویب ترجمه و در اختیار "رهبران" قرار گرفته است.

در مورد نقش جمهوری اسلامی باید گفته شود که دولت ایران نقش مخربی در عراق ایفاء می‌نماید. دولت ایران در پی معامله با امپریالیست آمریکاست زیرا دعوای آنها دعوای سیاسی و نه استراتژیک است.

ما این تجربه را کرده ایم که احزاب مارکسیست - لنینیست پشتیبان واقعی ما می‌باشند. ما را به فرصت طلبان احتیاجی نیست! ما نه به اسلحه نیاز داریم و نه به نفرت، بلکه تنها پشتیبانی سیاسی از طرف نیروهای مترقی را خواستاریم. نشست با تشکر از رفیق سامی جواد پس از چند ساعت به پایان رسید.

سخنان اخیر رفیق سامی جواد در خور توجه است. جنبش مقاومت در عراق نه از جهت مهمات و نه از جهت حمایت مردمی مشکلی ندارد. ولی آنها در یک جنگ نابرابر تبلیغاتی با امپریالیستها و ارتجاع محلی قرار دارند. پاره ای از احزاب رویونیست نظیر حزب توده ایران و پیروان رنگارنگ تنوریهای ارتجاعی منصور حکمت از جمله پیروان "تنوری دو قطب تروریسم" وی در دام این تبلیغات امپریالیستی و صهیونیستی اسیر هستند و آب به آسیاب امپریالیسم و صهیونیسم می‌ریزند و به زیر سندان کشتار مردم عراق و افغانستان و فلسطین و لبنان و فردا ایران صحنه می‌گذارند. باید این جبهه های دروغین را درهم شکست و در این عرصه به مبارزه مردم عراق یاری رسانید.

حزب ما در این عرصه انترناسیونالیستی پیشقدم شده و این راه را با افتخار تا پیروزی کامل مردم عراق ادامه می‌دهد. ادامه درص بعد

**دست امپریالیستها از ایران و منطقه کوتاه باد!**



"سامی جواد در رابطه با مقاومت مردم عراق علیه اشغالگران اظهار داشت: "هر جا اعلام گردید که در اثر انفجار بمب مردم عادی جان خود را از دست داده اند بدانید که این عمل ربطی به جنبش مقاومت ندارد. امپریالیست آمریکا با نقشه قبلی پال برمر را به عراق اعزام داشته زیرا وی در السالوادور و نیکاراگوانه کارشناس اجرای بمب گذاری در اماکن عمومی علیه مردم عادی بوده و ایجاد فضای مسموم و ترور مخالفین بوده است. این فرد دارای تجربه فراوانی در مخدوش کردن محبوبیت جنبشهای مردمی بوده است. این خود یک جنگ روانی است. عملیات بمب گذاری علیه مردم عادی از نظر جنبش مقاومت یک جنایت است"

"ما این تجربه را کرده ایم که احزاب مارکسیست - لنینیست پشتیبان واقعی ما می باشند. ما را به فرصت طلبان احتیاجی نیست! ما نه به اسلحه نیاز داریم و نه به نفرت، بلکه تنها پشتیبانی سیاسی از طرف نیروهای مترقی را خواستاریم. نشست با تشکر از رفیق سامی جواد پس از چند ساعت به پایان رسید."

**ما خواهان خروج فوری وبی قید و شرط قوای اشغالگر از خاک عراق هستیم**